





نوزیبه و سه تار مو

 Tessa Welch

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 3

 دری



در زهن هی خیلی قدیم، سه دختر برای جمع آوری چوب به بیرون از
خانه رفتند.



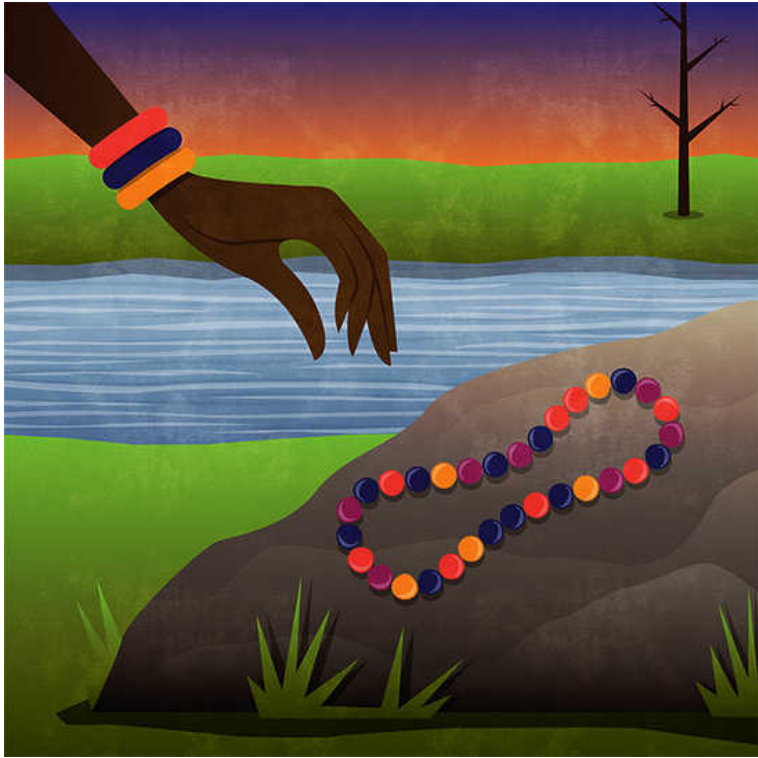
روز گرمی بود به براین آن ه به سمت رودخانه رفتند شد کنند. آن ه بزی
کردند و آب بزی کردند و در آب شد کردند.

دځهن، آنه فهميدند که دير شده است. آنه ډېر عجله به روسه برگشتند.





وقتی که نزدیک خانه بودند، نوزیبله دستش را روی گردنش گذاشت. او گردنبندش را فراموش کرده بود! او از دوستانش خواهش کرد، “خواهش می‌کنم من بیدارم!” ولی دوستانش گفتند: حالا خیلی دیر وقت است.



بد برای نوزیبله تنهیی به رودخانه برگشت. گردنبدش را پیدا کرد و بد
عجله به خانه برگشت. ولی او درهتریکی گم شد.



در طول مسیرش او نوری را دید که از یک کلبه‌ای می‌آمد. او به عجله به سمت آن را رفت و در زد.



در کهل تعجب، یک سگ در راهز کرد و گفت، “چه می خواهی؟” نوزیبله گفت، “من گم شده ام و برای خوابیدن دنبال جیی می گردم.” سگ گفت، “بی داخل، وگرنه دندانت می گیرم!” پس نوزیبله به داخل کلبه رفت.



بعد سگ گفت، “برایم غذا بپز!” نوزیبله جواب داد، “ولی من لا حلا برای سگ آشپزی نکرده ام.” سگ گفت، “آشپزی کن وگرنه من تو را دندان می گیرم.” بنابراین نوزیبله مقداری غذا برای سگ درست کرد.



سپس سگ گفت، “تختم را برایم مرتب کن!” نوزیبله در جواب گفت،
“من لا به حل تخت سگ را مرتب نکرده ام.” سگ گفت، “تخت را مرتب
کن وگرنه دندان می گیرم!” پس نوزیبله تخت را مرتب کرد.



هر روز او مجبور بود که برای سگ آشپزی، چرو و شست و شو کند.
سپس یک روز سگ گفت، “نوزیبله، امروز من بید به دیدن چند
از دوستانم بروم. خانه را چرو کن، غذا را درست کن و چیزهیم را بشور
قبل از اینکه به خانه برگردم.”



به محض اینکه سگ رفت، نوزیبله سه نخ از موهی سرش را کند. او یک نخ را زیر تخت، یکی را پشت در، و یکی را روی دیوار حویلی گذاشت. سپس با سرعت هرچه تمامتر به سمت خانه دوید.



وقتی که سگ برگشت، دنبل نوزیبله گشت. داد زد، “نوزیبله تو کجایی؟”
اولین در مو گفت، “من اینج هستم، زیر تخت.” “در موی دوم گفت، “من
اینج هستم، پشت در” در موی سوم گفت، “من اینج هستم، روی حصار.”



آنکه سگ فهمید که نوزیبله او را فریب داده است. پس او همه‌ی راه‌هی
روستای را دوید و دوید. ولی، برادران نوزیبله چوب‌هی بزرگ آن‌جا
ایستاده بودند. سگ برگشت و فرار کرد و از آن موقع به بعد پدید شد.





Global Storybooks

globalstorybooks.net

نوزیبله و سه تار مو

 Tessa Welch

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

